

مخاطب میلیونی تلویزیون و سوسه‌انگیز است

حمیدرضا صلاحمند، نوروز امسال با سریال «بچه‌ها نگاه می‌کنند» تلویزیون و فضای برنامه‌سازی آن را تجربه کرد. صلاحمند که متولد 1332 است، سال‌هاست در سینما فعالیت می‌کند.



جام جم آنلاین: حمیدرضا صلاحمند، نوروز امسال با سریال «بچه‌ها نگاه می‌کنند» تلویزیون و فضای برنامه‌سازی آن را تجربه کرد. صلاحمند که متولد 1332 است، سال‌هاست در سینما فعالیت می‌کند.

او این حرفه را از سال 69 با دستپارگی واروژ کریم‌مسیحی در فیلم «بچه‌ها نگاه می‌کنند» آغاز کرد و در ادامه سینما را با دستپارگی کارگردانانی مانند بهرام بیضایی تجربه کرد تا این که فیلم «زمانه» را کارگردانی کرد؛ فیلمی که در گیشه شکست خورد و چند سالی از سینما فاصله گرفت تا این که سال 88 فیلم «بیش زنبور» را در ژانر کمدی ساخت؛ فیلمی که با استقبال مردم روبه‌رو شد. سال گذشته هم فیلم کمدی «3 درجه تب» را مقابل دوربین برد که نوروز امسال اکران شد. اواخر سال گذشته بود که ساخت سریال «بچه‌ها نگاه می‌کنند» به صلاحمند سپرده شد.

این سریال در ایام عید از شبکه 2 پخش شد. با این کارگردان به گفت‌وگو نشستیم تا درباره بچه‌ها نگاه می‌کنند و دلایل حضور صلاحمند در تلویزیون را جویا شویم.

کار روی سریال بچه‌ها نگاه می‌کنند را از کی شروع کردید؟

هم من و هم آقای تخت‌کشیان آدم‌هایی نبودیم که بدون برنامه وارد کار شویم. از مرداد ماه روی این کار متمرکز شدیم. دوست عزیزی که قرار بود سناریو را به ما بدهند، متأسفانه بدقولی کردند. قرار بود که تا مهرماه فیلمنامه به ما داده شود، اما این فرآیند تا اواخر دیماه به طول انجامید. در این شرایط بازنویسی فیلمنامه مصاف با زمان فیلمبرداری شد. فیلمبرداری را با 3 قسمت شروع کردیم و دوستان دیگری که بازنویسی را بر عهده داشتند، شکل داستان را عوض کردند. تا اواسط کار اصلاً آخر قصه را نمی‌دانستیم، اما این که ماجرا را از دست ندادیم به خاطر این بود که شخصیت‌ها را به خوبی پردازش کردیم. براساس آن بازیگر انتخاب کردیم. بازیگران هم کسانی بودند که تا شخصیت‌ها را نمی‌شناختند وارد این بازی نمی‌شدند. در واقع بازیگرانی نبودند که سقوط آزاد کنند. در نتیجه حول یک به یک این شخصیت‌ها متمرکز می‌شدیم. یعنی شخصیت‌ها را کاملاً می‌شناختیم، اما نمی‌دانستیم در طول سریال چه کارهایی قرار است بکنند. همین باعث شد که بازیگران تا انتها کاراکتر و شخصیت‌ها را با خودشان حفظ کردند.

فیلمنامه اولیه از اول قابلیت تبدیل به یک سریال موفق را نداشت؟

طرح اولیه جذاب بود. به علت این که دو، سه ویژگی داشت. اول این که آپارتمانی بود. سریال آپارتمانی خیلی زیاد داشتیم ولی ویژگی‌ای که می‌خواستیم آن را پررنگ کنیم این بود که وارد دنیای فانتزی نشویم و بر واقعگرایی تکیه کنیم و براساس روابط آدم‌ها در دل مجموعه طنز را به وجود بیاوریم. این هسته اولیه سناریوی ما بود. بعد وقتی سناریو نوشته شد، شکل قصه طوری بود که از مسیر اولیه دور می‌شد و وارد جنبه‌هایی می‌شد که خیلی واقعی و رئالیستی نبود. بنابراین کل سناریو را کنار گذاشتیم و برای بازنویسی خودم یک خلاصه نوشتیم و سرنوشت و رابطه‌شان را طراحی کردم و در اختیار دوستانی که قرار بود بازنویسی کنند قرار دادیم. ولی در طول بازنویسی، دوستان خیلی به نوشته‌های من متعهد نبودند. قطعاً هم حق با آنهاست. چون نویسنده باید قلمش آزاد باشد، اما در نهایت آن چیزی که من نوشتم با آن سناریوی اولیه تفاوت داشت. تنها هسته اصلی آنها همان چیزی بود که تفاهم کرده بودیم.

با این همه مشکل چطور شد که سریعاً تصمیم گرفتید شروع به ساخت کنید؟ شاید اگر زمان بیشتری برای بازنویسی می‌گذاشتید، می‌توانستید سرنوشت شخصیت‌ها را هم واضح‌تر بدانید و برای آنها برنامه‌ریزی بهتری کنید.

این نکته به کارفرما که همان تلویزیون است برمی‌گردد. اول؛ به خاطر این که سریال قرار بود مناسبی باشد، سقف زمانی داشتیم. ما هم در لحظات آخر شروع به کار کردیم و در آخرین زمان ممکن هم کار را تمام کردیم. این نشان می‌دهد که مناسبات زمانی‌مان درست بوده. اگر بیش از آن معطل می‌شدیم به پخش نوروز نمی‌رسیدیم. این زمانی بود که تلویزیون روی آن حساس بود. دوم؛ نوع نگاه تلویزیون به سریال‌های طنز، مناسبتی و فیلمنامه‌های آنهاست. هنوز خود تلویزیون سریال طنز را جدی نمی‌گیرد. یک سریال جدی را با سناریو و عوامل کامل و محاسبات دقیق جلو می‌برند، اما در سریال طنز فکر می‌کنند که سریال با بداهه‌پردازی، در طول ساخت کامل می‌شود، بعد آنها می‌بینند و تصحیح می‌کنند. بعد انگار یک عرف شده که سناریوی سریال مناسبتی عرف نباشد. وقتی که من با تعجب این موضوع را مطرح می‌کردم، به من می‌گفتند که شاید شما هنوز به این سیستم عادت نکرده‌اید. این عرف مرا خیلی اذیت کرد چون

من با سیستم سینما جلو آمده‌ام. من از برنامه‌ریزهای موفق سینما بودم و باید با برنامه‌ریزی پیش می‌رفتم. بازیگران من هم برای هر حرکتی که از آنها می‌خواستم سوال می‌پرسیدند چون بازیگران من از تاثیر آمده بودند. بسیاری از بازیگران بیشتر به همان صحنه‌ای که بازی می‌کنند توجه می‌کنند و گاهی هم بسیار موفق هستند، اما بازیگران ما گذشته و آینده و تبعات صحنه‌ای که بازی می‌کنند را از ما می‌پرسند. در نتیجه این بی‌برنامه‌گی‌ها مرا خیلی اذیت کرد.

با توجه به این که می‌گویید «من به عنوان یک کمدی‌ساز شناخته شده بودم حتی اگر نمی‌خواستم»، ساخت سریال کمدی برایتان یک جور تحمیل بود؟

نه دوست داشتم. به مقوله کمدی علاقه‌مند شدم. بزرگی می‌گوید یک پدیده باید آنقدر جدي باشد که بتوان آن را با طنز بیان کرد. یعنی جدي‌ترین مقولات را می‌توان با طنز بیان کرد. نکته دیگری نقل می‌کنم، شاید آن روی سکه کافکا، برنارد شاو بود. یعنی مرز بین تراژدی و کمدی یک تار مو است. در نتیجه خودم علاقه‌مند بودم. همین طور این خواست بازیگران بود و مناسبت عید هم چنین کاری را می‌طلبید.

در بچه‌ها نگاه می‌کنند یک مفهوم جدي را به صورت طنز بیان کردید؟

طنز را دراماتیک کردیم. یعنی از دل روابط واقعی، به وسیله ایجاز و فشرده کردن آن طنز را بیرون کشیدیم. خیلی از رفتارهای خود ما در طول روز و در روابط اجتماعی‌مان، چنان چه ریتمش تند شود و زمان‌های اضافی از آن برداشته شود، تبدیل به یک مقوله طنز می‌شود. مهم این است که بتوانیم این رفتارها را تشخیص دهیم و با یک قصه همراهش کنیم. در این سریال طنز را تا حدی می‌پذیرفتم که تا مرز فانتری بودن بروم ولی فانتری نشود.

چرا از این که وارد فضای فانتری شوید جلوگیری می‌کردید؟

چون فکر می‌کنم وقتی وارد فضای فانتری می‌شویم یا دچار هجو می‌شویم که در انتقال مفاهیم با مشکل مواجه شود. ممکن است جاهایی ما هم دچار این مشکل شده باشیم و به فضای فانتری وارد شده باشیم، اما تلاشم این بود که از این مساله جلوگیری کنم.

نسبت به فیلمنامه چه تغییراتی در نقش و بازی ایجاد کردید؟

من و بازیگران تنها نقش را براساس متن پرورش می‌دادیم ولی نمی‌توانستیم تغییر اساسی در آن ایجاد کنیم. مثلاً نمی‌دانستیم که نویسنده در انتها قرار است با فلان صحنه چه کار کند، به خاطر همین نمی‌توانستیم خیلی آن را تغییر دهیم.

با توجه به این که سریال برای گروه کودک و نوجوان کار شده بود، آیا مخاطب سریال شما این گروه بودند؟

برای گروه کودک و نوجوان سریال را ساختیم، اما مخاطبش اصلاً کودک و نوجوان نبودند. زمینه کار را این گروه قرار دادیم، اما منظوران این بود که 2 خانواده روبه‌رویی هم قرار بگیرند، زن‌ها و مردها با هم رقابت کنند و در این وسط بچه‌ها حاکم خانه شوند. البته مطلوبی که در ذهنم بود به وجود نیامد، اما هدف این بود که بگویم وقتی این روابط به نقطه‌های اوج می‌رسد بچه‌ها فراموش می‌شوند و نادیده گرفته می‌شوند. همین طور این که همه چیز زیر نظر بچه‌هاست و آنها دارند همه چیز را می‌بینند. در سریال هم به صورت کم‌رنگ می‌بینیم که بچه‌ها در حال گوش دادن هستند و نظاره‌گر ماجرا هستند و آن را درک می‌کنند. مخاطب این کار بچه‌ها نبودند، بلکه بزرگ‌ترها بودند. برای این که بزرگ‌ترها ببینند که بچه‌ها دارند می‌بینند.

اما به نسبت این که اسم سریال را بچه‌ها نگاه می‌کنند گذاشتید، خیلی کم به واکنش بچه‌ها پرداخته شده بود.

در قسمت‌های آخر به خوبی این پیام منتقل شد. حضور بچه‌ها هر چند به صورت فیزیکی نبود، اما تاثیر روابط پدر و مادر و تغییرات را در بچه‌ها به خوبی می‌دیدیم. از نظر من این موضوع نمایان بود، اما قبول دارم که می‌توانست بهتر از این کار شود.

تحصیلات و مطالعات خودتان در زمینه روان‌شناسی تاثیری در بهبود سریال داشت؟

در چنین موضوعی نمی‌شود دیدگاه روان‌شناختی نداشت. مطالعات خودم هم تاثیر داشت ولی اگر سناریو قبلاً آماده بود، بیشتر می‌توانستم روی آن دخالت مستقیم داشته باشم. فقط سعی کردم روابط منطقی باشد و از چارچوب رئالیستیک خارج نکنم.

چقدر انتقال پیام در این سریال برایتان اهمیت داشت؟

با این که بیشتر از این که به قصه فکر کنیم به پیام آن فکر کنیم مخالفم. اول پیام و بعد قصه، بخصوص در طنز اصلا درست نیست. در این صورت دچار یکنواختی می‌شویم.

قبول دارید که سریال گاهی «آشپزباشی» را تداعی می‌کند یا این که قصد نداشتید چنین شباهتی به وجود بیاورید؟

راستش از «آشپزباشی» تکه‌هایی بسیار کوتاه و گذرا دیدم. نمی‌دانم چقدر فضای رستوران شبیه به آن سریال است، اما مساله ما رستوران نبود، بلکه رودرویی زن‌ها و مردها بود که نمی‌دانم این مساله در آن سریال چقدر عمده بود.

اتفاقا تم اصلي «آشپزباشی» هم رویارویی دو جنس مختلف زن و مرد بود.

به هر حال این پیشنهاد بازنویس فیلمنامه بود وگرنه رستوران در طرح اولیه به این شکل وجود نداشت. در ابتدا قرار بود رستوران مکانی باشد که دامادها می‌خواهند ابزار مدرن را در آن استفاده کنند و پیرمرد می‌خواست سنت‌ها را حفظ کند. در واقع تقابل مدرنیته و سنت گرایبی بود، اما در بازنویسی، برخلاف انتظارمان خانم‌ها و آقایان روبه‌روی هم ایستادند.

به طور کل «بچه‌ها...» رضایت شما را به همراه داشت؟

3 بخش دارد. اول کار کردن با این گروه بود که برایم بسیار لذتبخش بود. با بازیگران و گروهی کار کردم که به کارشان بسیار علاقه‌مند بودند و به آن خیلی فکر می‌کردند. مرا یاد بازیگران قدیم می‌انداختند. نمی‌آمدند که فقط بازی کنند و بروند. فکر می‌کردم آن نسل انتظامی‌ها و نصیریان‌ها دیگر تمام شده است، اما دیدم که در نسل جدید هم کسانی هستند که به کارشان فکر می‌کنند، تعهد دارند و حتی ممکن است به خاطر دیالوگی که فردا می‌خواهند بگویند شب خوابشان نبرد، اما بخش دوم این بود که وارد استخری شدم که نمی‌دانستم عمق آن چقدر است و این برایم بسیار زجرآور بود. این که ته قصه را نمی‌دانستم. این که نمی‌دانستم که سرنوشت شخصیت‌هایم چیست، مرا اذیت می‌کرد. نکته دیگر این بود که من از سینما آمده‌ام. در سینمای طنز آنچه که حرف اصلی را می‌زند ریتم و ضرباهنگ کار است. وقتی که یک نوشته مطول و طولانی باشد و تکرار صحنه‌های مختلف به طرق مختلف در آن وجود داشته باشد، ضرباهنگ از بین می‌رود. در فیلمنامه چنین نکاتی را می‌دیدم و ناچار بودم به شکل‌های مختلفی آن را متنوع کنیم.

این کندبودن ریتم و واضح بودن نحوه انتقال بعضی از مفاهیم، خاصیت کار در تلویزیون است یا مشکل فیلمنامه شما بود؟

شاید من با کار در تلویزیون زیاد آشنا نباشم ولی فکر می‌کنم می‌شود شخصیت‌ها و حوادث را در تلویزیون مبسوط‌تر نشان داد و ایجاز را کمتر کرد. چون در سینما همه ماجرا در یک جلسه دیده می‌شود، تماشاگر فیلم را انتخاب کرده، بلیط خریده و با یک عده هم سو دارد به یک نقطه نگاه می‌کند، اما در تلویزیون شرایط دیگری حاکم است. زمان خاصی سریال پخش می‌شود، بیننده‌ها هم ما را انتخاب نکرده‌اند. در این شرایط تفاوت‌هایی بین این دو مدیوم وجود دارد، اما نباید به این بها تمام شود که ماجرا را به صورت کسل‌کننده بگویم یا در صحنه‌ها تکرار مداوم داشته باشیم. این که قصه و شخصیت‌ها جلو نرود. فهمیدم که در سریال‌سازی، قصه حرف اول را می‌زند. در هر قسمت باید قصه یک قدم جلو برود.

آیا کار در سینما، تاثیر مستقیمی روی بچه‌ها نگاه می‌کنند گذاشت؟

خیلی‌ها معتقدند که این سریال خیلی شسته رفته بود. دکور و گریم خیلی خوبی داشت، بازی‌ها خیلی عالی بود و میزانشن‌ها مال سینما بود. علت این است که من از سینما آمده‌ام. آموخته‌هایم قبل از فیلمسازی هم در سینما بوده. با کارگردان‌های بزرگ سینما کار کرده‌ام و کار با آنها را یاد گرفتم. بنابراین وقتی خواستم سریال بسازم، باید خودم را با تلویزیون هماهنگ می‌کردم. این که پلان‌های طولانی بگیرم، بازیگران یکجا بایستند و فقط دیالوگ بگویند، برایم کمی سخت بود. مثلا در 3 درجه تب براساس ریتم کار کردم. صحنه‌های کوتاه، میزانشن‌های سریع و طنزی که براساس برخورد و موضوع است، از ویژگی‌های آن است، اما در تلویزیون زمان و بازده کمی کار خیلی مهم است و اگر بخواهیم جزئیات را در تلویزیون رعایت کنیم، خیلی زمان بر است و مقرون به صرفه نیست. بیشتر کسانی هم که در تلویزیون کار می‌کنند بیشتر به جنبه درآمدی کار فکر می‌کنند و تلویزیون هم می‌خواهد میزان تولیدش را بالا ببرد.

فکر می‌کنید انعکاس سریال در بین مردم چطور بوده؟

هیچ دست‌اندرکاری از واکنش مردم نمی‌تواند نتیجه بگیرد. چون دوستان و آشنایان با نگاهی متفاوت از مردم عادی سریال را می‌بینند، اما حسم این است که این سریال را هم به لحاظ نوع نگاه و تکنیک، هم بازیگران، طراحی صحنه، گریم و... طوری بود که

طبقه‌ای از مردم با آن ارتباط برقرار می‌کردند که انتظار و درک بالاتری از سریال داشتند. چون همه چیز براساس دیالوگ بنا نشده بود، حرکات، میزانشن و روابط، تعیین‌کننده بودند. درک اینها احتیاج به توجه و تمرکز بیشتری داشت، اما بیشتر سریال‌های ما باعث شده‌اند که مردم کمی بدعادت شوند. مثلاً در حالی که کارهایشان را می‌کنند، سریال را گوش کنند. در حالی که ما به تصویر هم خیلی اهمیت می‌دادیم.

بعد از این هم تمایل دارید که سریال بسازید؟

هیچ کس بدش نمی‌آید که به جای چند صد هزار نفر، مخاطب میلیونی داشته باشد و با تعداد بیشتری مخاطب حرف بزند. این که در سینما یا تلویزیون کار کنم برایم فرقی نمی‌کند، اما وقتی که شرایط مهیا باشد. دیگر دوست ندارم کار بدون فیلمنامه مدون را تجربه کنم.

تلویزیون چه کار می‌تواند بکند تا روند سریال‌سازی به سمت و سوی بهتر هدایت شود؟

تلویزیون باید به مقوله طنز با نگاه جدی‌تری و با برنامه‌ریزی بیشتری بنگرد تا نتیجه مطلوب‌تری بگیرد. در تلویزیون سریال‌هایی هست که تماشاگر از دیدن چندباره آنها سیر نمی‌شود. باید سریال‌های طنز را عمیق‌تر دید و زمان بیشتری برای آنها گذاشت.

در پایان نکته‌ای هست که بخواهید بیان کنید؟

زمان پخش سریال در دیده شدن آن خیلی تاثیر می‌گذارد. فکر می‌کنم شاید زمان پخش این سریال یکی از معضلات آن بود. نکته دیگر این که سناریو در سریال‌سازی حرف اول را می‌زند. تلویزیون باید بر این مقوله فکر و زمان بهتری بگذارد تا تصمیم‌گیری کند. ضمناً فکر می‌کنم اگر تهیه‌کنندگان دیگر بودند، با انتخاب بازیگران موافقت نمی‌کردند و ترجیح می‌دادند در سریال بازیگران مناسبی و چهره‌های جوان حضور داشته باشند، اما آقای تخت‌کشیان هیچ مانعی سر راهم قرار ندادند و این برایم بسیار خوشحال‌کننده بود.

شروینه شجری‌کهن

جام جم